



پهلوی *astax^vān* «استخوان»

امیل بنونیسٹ* (دانشگاه پاریس)

ترجمهٔ جمیلهٔ حسن زاده

مقایسهٔ پهلوی *astax^vān* (سوم ۳۳۳)، فارسی *ustux^vān* (تلفظ آن: *ustuxān*) با اوستایی *ast-*، سنسکریت *asthi* تنها صورت آغازین این کلمه را روشن می‌سازد. هرن (Horn 1893, p. 21) فقط همین صورت 'درخور توجه' را گوشزد ساخته و از آن پس مشکل تماماً به حال خود باقی مانده است.

درگوش‌های مغرب ایران است که این نام (استخوان) به همین صورت وجود دارد. حال آنکه گویش‌های شرقی صورت *-astaka** را حفظ کرده‌اند: سغدی *astak*، آسی *stāg*، مونجاتی *yosty*، اشکاشمی *wastuk*، وخی *yašč*، سنگلجی *astāk*، یدغه *yastāh* و یغناپی *sitāk* (Gauthiot 1915, p. 152; Zarubin 1927, p. 182). تنها جزئی از واژهٔ فارسی (استخوان) درگوش‌های پامیر نفوذ کرده، اما صورت‌های محرف گونه‌گون به وسعت وارد زبان‌محاوره‌ای سرحدات غربی ایران شده است: سیوندی *istixān*، نائینی *usuxān*، گردی *sūqān*، گورانی *sūxān*، وُنیشونی *issixōra*، سمنانی *astaqōn*، اورامانی *āswaxanā*، زَفره‌ای *issexore*، و جز آن (Mann & Hadank 1926, p. 229; Benedicisen & Christensen 1921, p. 120).

* Benveniste, E. (1933), "Pehlevi *astax^vān* 'os'", *Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry*, edited by Jal Dastur Cursetji Pavry, London, p. 33.

astak در پهلوی و *ast* در فارسی در کنار *astax^vān* (*ustuxān*) به کار رفته است که وجود تفاوت معنایی باریکی را القا می‌کند. به دلیل کاربرد بسیار کم *astax^vān* در پهلوی معنای این واژه دقیقاً برای ما روشن نیست (در ارداویراف‌نامه، ۲.۷۵، از شکنجهٔ خرد کردن استخوان سخن به میان آمده است). حال آنکه «استخوان» تنها یا با صفت 'بزرگ'، هنوز در زبان فارسی، مفهوم 'آزادمرد و دلیرمرد' را به ذهن می‌آورد. اطلاق این واژه به استخوان حیوانات و هستهٔ میوه‌ها نشان می‌دهد که آن نه فقط به معنی مادهٔ استخوانی بلکه همچنین به معنی ماده‌ای سخت و مقاوم است.

شواهد چندی گواه قدمت این مفهوم اند: در آموزهٔ گاهان (گانه‌ها)، نیروی حیات چندان با استخوان عجین است که موجب ساخته شدن اسم معنای *astantāt* (*astantāt*)، به معنای تحت‌اللفظی «کیفیت استخوانی» برای بیان «نیروی حیاتی» مترادف *gaya* (بسنای ۳.۴۱) شده است. در اوستای متأخر *astiaujah* معادل «نیروی جسمانی» است؛ حتی *ast*- و *uštāna*، هر دو، در عین حال هم بر وجود مادی و هم بر وجود روحانی اطلاق می‌شوند. شاهد نظرگیری از این مفهوم را در یشت ۷۱.۱۰ می‌توان یافت که، در آن، صورت نوشتاری لفظ *mərəzu*، که به «مهره‌های گردن» ترجمه شده (Benveniste 1930, p. 80) معادل «ستون حیات» و «سرچشمهٔ نیرو» است. به هر حال چنین به نظر می‌رسد که استخوان، در سنتی ثابت و پایدار، جایگاه نیروی حیاتی شمرده شده باشد.

بنابراین، در *astax^vān* پهلوی (احتمالاً *astux^vān* با میان‌هشیت *u* چنان‌که در *nux* *farrux* و نظایر آنها)، نشانهٔ جمع باستانی، مشابه *yazdān* و *gēhān* را باید سراغ گرفت که صورت مفرد آن، *astax^v*، تجزیه می‌شود به *ast-ax^v* 'نیروی استخوان'. پهلوی *ax^v* (در متون پهلوی: *ux*) به وضوح مشتق است از اوستایی *ahvā*، *ahu*- (به صورت نوشتاری *ahvā*-) به معنی «نیروی حیاتی» که به همان معنی باقی مانده است. نیرگ^۱، از راه محبت، پهلوی *patēx^vih* «آسایش، خوشبختی» اسم معنی از *pati-ahvā* *patēx^v* < به معنای «نیرومند» را به من گوشزد ساخت. به نظر می‌رسد که این ترکیب به اندک زمانی در صورت جمع تثبیت شده باشد، چون عموماً به استخوان و

1) Nyberg

استخوان‌بندی و ویژگی و خاصیت آن اطلاق می‌شده؛ و *astak* برای دلالت بر نوعی خاص از استخوان به کار می‌رفته است.
 ظاهراً *astaxʔān* از زبان دینی گرفته نشده است. کاربرد اندک آن در زبان بهلوی ادبی، معنای آن، و صورت به جا مانده آن نشان می‌دهد که واژه‌ای است وام‌گرفته شده از زبان عامیانه شمال غرب ایران.

منابع

- BENEDICTSEN, Å.M. & A. CHRISTENSEN (1921); *Les dialects d'Awromān et de Pāwā, textes recueillis*, København.
- BENVENISTE, E. (1930), *Avestique mrzu*, BSLP XXXI, Paris.
- GAUTHIOT, R. (1915), *Quelques observations sur le Mindjani*, MSL XIX, Paris.
- GELDNER, K.F. (1886), *Avesta, the Sacred Books of the East*, Stuttgart.
- HAUG, M. & E.W. WEST (1872), *The Book of Arda Viraf*, Bombay-London.
- HORN, P. (1893), *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, No. 85, Strassburg.
- MANN, O. & K. HADANK (1926), "Die Mundarten von Khunsār, Mahallat, Natānz Nafn, Sāmnān, Sivānd und Sōkohrud", *Kurdisch-Persische Forschungen*, III, Bd. 1, Berlin.
- ZARUBIN, I.I. (1927), *Kharakteristike Mundžanskogo jazyka* (on the characterisation of Munjī), Iran, 1, Leningrad.

